

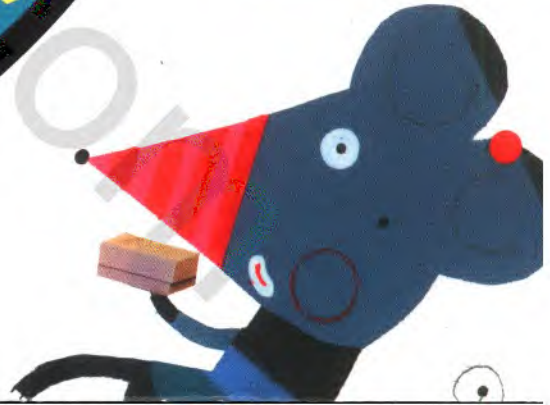
سروده من: اسد اللہ شعبان

تصویرنگار: حسن عامر مکن

سناناز عابدینی  
ملاح سراج افیک



خالہ نازی،  
پوست  
پیازی



یه فاله سوسکه  
ناز و ناز و ناز  
پیرهنی پوشید  
از پوست پیاز

یه آقا موشه  
یهو اونو دید  
یه دل نه صد دل  
اونو پسندید

دیبول و دیبول

سوسکه و موشه  
قرار گذاشتند  
با هم یه گوشه

دو سه روز بعد  
فواستگاری بود  
فاله سوسکی جون  
چاهازش چی بود؟



ننه سوسکی گفت:

ای داد و بیداد

دییبول و دییبول

جاهازم می فواد

ما که تو فونه

هیچی نداریم

مالا از کجا،

جاهاز بیاریم؟

فاله سوسکه گفت:

ننه سوسکی جون

من فودم میارم

شهر همدون

اون جایه مدّت

سر کار میارم

پول در میارم

جاهازم می گیرم

زود بر می گردم

با بقچه ی پُر

ننه سوسکی جون

تو غصّه نفور

این رو گفت و رفت

فاله سوسکی جون

رفت و رفت و رفت

رسید همدون



